

# رژیم جهانی جنگی

مایکل هارت و ساندر متزادرا

ترجمه‌ی صادق خداکرمیان و علی عزیزی



Photo by Goran Tomasevic / Reuters

به نظر می‌رسد وارد دوره‌ای از «جنگ بی‌پایان» شده‌ایم که در سراسر سیاره امتداد یافته و حتی گره‌های مرکزی سیستم جهانی را دچار ناآرامی ساخته است. هر سبزه‌ی معاصر تبار و چالش‌های خاص خودش را دارد، اما ارزش آن را دارد که قدمی به عقب برداریم و آنها را در چارچوبی بزرگتر قرار دهیم. فرضیه‌ی ما این است که یک رژیم جهانی جنگی در حال ظهور است — رژیمی که در آن حکمرانی و ادارات نظامی با ساختارهای سرمایه‌داری درهم تنیده شده‌اند. برای فهم نیروهای مؤثر در هر کدام از این جنگ‌ها و صورت‌بندی بسنده‌ی یک پروژه‌ی مقاومت، درک خطوط سازنده‌ی این رژیم ضروری است.

هم گفتار و هم شیوه‌های عمل جنگ جهانی از اوایل سال‌های ۲۰۰۰ دستخوش تغییراتی بنیادی شد، زمانی که «دولت سرکش» و «دولت معیوب» در مقام مفاهیم کلیدی ایدئولوژیکی برای توضیح وقوع درگیری‌های نظامی‌ای عمل می‌کرد که بنا به تعریف فقط محدود به مناطق «پیرامونی» می‌شد. این امر مستلزم وجود یک سیستم بین‌المللی باثبات و مؤثر حکمرانی بود که از سوی دولت-ملت‌های مسلط و نهادهای جهانی رهبری می‌شد. امروز آن سیستم در بحران به سر می‌برد و قادر به حفظ نظم نیست. درگیری‌های مسلحانه، مانند درگیری‌های اوکراین و غزه، برخی از قدرتمندترین بازیگران صحنه‌ی بین‌المللی را به خود جذب و شبح تشدید تنش هسته‌ای را احضار می‌کند. رویکرد نظام‌های جهانی معمولاً چنین اختلالاتی را نشانه‌های گذاری هژمونیک می‌دانست، چنان‌که جنگ‌های جهانی قرن بیستم نشانگر تغییر هژمونی جهانی از بریتانیا به ایالات متحده بود. اما در شرایط امروز، این اختلال‌ها به معنای انتقال قدرت نیست. افول هژمونی ایالات متحده صرفاً باب دوره‌ای را می‌گشاید که در آن بحران به امری عادی تبدیل شده است.

ما مفهوم «رژیم جنگی» را برای درک ماهیت این دوره پیشنهاد می‌کنیم. این را می‌توان پیش از هر چیز در نظامی‌سازی زندگی اقتصادی و همگرایی فزاینده‌ی آن با مطالبات «امنیت ملی» مشاهده کرد. نه تنها هزینه‌های عمومی بیشتری برای تسلیحات در نظر گرفته می‌شود، بلکه توسعه‌ی اقتصادی در کل، به تعبیر رائل سانچز سدیلو، به‌طور فزاینده‌ای بر مبنای منطق نظامی و امنیتی شکل می‌گیرد. پیشرفت‌های خارق‌العاده در هوش مصنوعی تا حد زیادی ناشی از منافع نظامی و فناوری‌ها برای

## رژیم جهانی جنگی

کاربردهای جنگی است. به همین ترتیب، مدارها و زیرساخت‌های لجستیکی در حال سازگاری با منازعات و عملیات مسلحانه هستند. مرزهای بین امر نظامی و امر اقتصادی روزبه‌روز تیره‌وتارتر می‌شود. این مرزها در برخی از بخش‌های اقتصادی کاملاً تشخیص‌ناپذیر شده‌اند.

رژیم جنگ در نظامی‌سازی عرصه‌ی اجتماعی نیز مشهود است. گاهی اوقات این امر به قالب شکل واضحی از سرکوب مخالفان و صف‌آرایی همگانی زیر پرچم رسمی درمی‌آید؛ اما گاهی هم در تلاشی جامع‌تر برای تحکیم اطاعت در برابر مراجع اقتدار در سطوح مختلف اجتماعی نیز آشکار می‌شود. نقدهای فمینیستی از نظامی‌سازی مدت‌هاست که نه‌تنها اشکال سمی مردانگی را برجسته ساخته، بلکه تأثیر تحریف‌کننده‌ی منطقی نظامی بر همه‌ی روابط و منازعات اجتماعی را برملا کرده است. چهره‌های مختلف دست‌راستی — بولسونارو، پوتین، دوترته — پیوند روشنی بین منش نظامی خود و حمایت‌شان از سلسله‌مراتب اجتماعی برقرار می‌کنند. حتی زمانی که این امر در ظاهر بیان نشده است، می‌توانیم شاهد گسترش یک مجموعه‌ی سیاسی ارتجاعی باشیم که نظامی‌گری را با سرکوب اجتماعی ترکیب می‌کند: اجرای مجدد سلسله‌مراتب نژادی و جنسیتی، حذف و حمله به مهاجران، ممنوعیت یا محدود کردن دسترسی به گزینه‌ی سقط جنین، و تضعیف حقوق همجنس‌گرایان مرد و زن، و ترنس‌ها، و همه‌ی اینها اغلب با دامن زدن به تهدید «جنگ داخلی» همزمان است.

این رژیم جنگی نوظهور همچنین در هیئت تناقض ظاهری متجلی در شکست‌های مستمر کارزارهای سلطه‌جویانه‌ی اخیر قابل مشاهده است. حداقل نیم‌قرن است که ارتش ایالات متحده، به‌رغم اینکه پرخرج‌ترین و از نظر فنی پیشرفته‌ترین نیروی جنگی روی کره‌ی زمین است، کاری از پیش نبرده مگر شکست در جنگ‌های مختلف: از ویتنام گرفته تا افغانستان و عراق. نماد چنین شکستی هلیکوپتر نظامی‌ای است که آخرین پرسنل آمریکایی باقیمانده را با خود می‌برد و چشم‌انداز ویرانگری به دنبال خودش به جا می‌گذارد. چرا چنین ماشین جنگی قدرتمندی مدام شکست می‌خورد؟ یک پاسخ واضح این است که ایالات متحده دیگر آن نیروی هژمون امپریالیستی که برخی هنوز بدان باور دارند نیست. با این حال، نیروهای مؤثر در این شکست‌ها همچنین

ساختار قدرت جهانی‌ای را نیز آشکار می‌کنند که این دست منازعات به حفظ و استمرار آن کمک می‌کنند. در اینجا بهتر است از کار فوکو در مورد ناکامی‌های همیشگی «زندان» در دستیابی به اهداف اعلام‌شده‌اش یاد کنیم. فوکو خاطر نشان می‌کند که از بدو تأسیس، دمو دستگاه زندان که ظاهراً به اصلاح و تغییر رفتارهای مجرمانه اختصاص یافته، بارها برعکس عمل کرده است: افزایش تکرار جرم، تبدیل مجرمان به بزهکار و غیره. او می‌گوید: «چه‌بسا باید مسئله را معکوس کرد و از خود پرسید که شکست زندان چه چیزی را تأمین می‌کند... ه‌بسا باید به دنبال چیزی بود که در زیر بدبینی ظاهری نهاد کیفری نهفته است.» ما نیز در این مورد باید مسئله را معکوس کنیم و بپرسیم که شکست‌های ماشین جنگی به چه چیزی کمک می‌کند: در زیر اهداف ظاهری آن چه چیزی پنهان شده است. وقتی این کار را انجام می‌دهیم، چیزی که متوجه می‌شویم به‌هیچ‌وجه گروهی از رهبران نظامی و سیاسی نیست که پشت درهای بسته توطئه می‌کنند؛ به عوض، این همان چیزی است که فوکو «پروژه‌ی حکمرانی» می‌نامدش. رژه‌ی بی‌وقفه رویارویی‌های مسلحانه‌ی بزرگ و کوچک در خدمت سرپا نگه‌داشتن یک ساختار حکمرانی نظامی است که در مکان‌های مختلف شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد و از سوی ساختاری چندسطحی از نیروها، از جمله دولت‌های مسلط، نهادهای فراملی و بخش‌های رقیب سرمایه که گاه با هم همسو و گاه در تضاد هستند، هدایت می‌گردد.

رابطه‌ی نزدیک بین جنگ و مدارهای سرمایه چیز جدیدی نیست. لجستیک مدرن تباری نظامی دارد که به تلاش‌های استعماری و تجارت برده در اقیانوس اطلس برمی‌گردد. با این حال، وجه مشخصه‌ی اوضاع کنونی جهان تلفیق فزاینده‌ی «ژئوپلیتیک» و «ژئواکونومیک» است، در بحبوحه‌ی ساختن و بازسازی مداوم فضا‌های ارزش‌افزایی و انباشت که با توزیع مورد مناقشه‌ی قدرت سیاسی در سراسر سیاره تلاقی می‌یابد.

مشکلات لجستیکی دوران همه‌گیری کرونا و پروس زمینه را برای شماری از تعرضات نظامی بعدی فراهم کرد. تصاویر کانتینرهای گیر کرده در بنادر نشان می‌داد که تجارت جهانی دچار تصلب شده است. شرکت‌ها تلاش‌های سراسیمه‌ای برای کنار آمدن با بحران انجام دادند، از تحکیم مجدد مسیرهای قدیمی تا گشودن مسیرهای

## رژیم جهانی جنگی

جدید. پس از آن، تهاجم به اوکراین و اختلالات لجستیکی متعاقب آن رخ داد. تجارت نفت و گاز از روسیه به آلمان یکی از تلفات مهم این جنگ بود، به‌ویژه پس از تخریب جدی خطوط لوله نورد استریم در دریای بالتیک — که دوباره بحث‌های مبنی بر «تجارت با همسایه‌ها» یا «تجارت با دوستان» را به عنوان استراتژی‌هایی برای مستقل ساختن اقتصاد غرب از منابع انرژی مسکو مطرح کرد. جنگ همچنین جریان مبادله‌ی گندم، ذرت و دانه‌های روغنی را متوقف کرد. قیمت انرژی در اروپا افزایش یافت. مواد غذایی اساسی در آفریقا و آمریکای لاتین کمیاب شد و تنش‌ها بین لهستان، جمهوری چک و اوکراین (پس از لغو محدودیت‌های صادرات محصولات کشاورزی اوکراین) افزایش یافت. اقتصاد آلمان اکنون در حال رکود به سر می‌برد و چندین کشور دیگر عضو اتحادیه‌ی اروپا مجبور به سازماندهی مجدد تأمین انرژی خود با انعقاد قراردادهایی با کشورهای شمال آفریقا شده‌اند. روسیه جریان صادرات انرژی خود را به سمت شرق، عمدتاً به سوی چین و هند، تغییر داده است. برای مثال، مسیرهای تجاری جدید — از طریق گرجستان — به روسیه اجازه داده است تا حدی تحریم‌های غرب را دور بزند. این سازماندهی مجدد فضاها را لجستیکی به‌وضوح یکی از مخاطرات اصلی منازعه‌ی مزبور است.

در غزه نیز، تمهیدات لجستیکی و زیرساختی تعیین‌کننده هستند، اگرچه اغلب زیر تصویر تحمل‌ناپذیر کشتار پنهان می‌شوند. ایالات متحده امیدوار بود که کریدور اقتصادی «هند- خاورمیانه- اروپا» (که از هند تا اروپا از طریق امارات، عربستان سعودی، اردن، اسرائیل و یونان امتداد دارد) نفوذ اقتصادی منطقه‌ای خود را تقویت کند و زمین بازی را در برابر ابتکار کمربند و جاده چین متعادل کند. با این حال، این امر بر پروژه‌ی عادی‌سازی روابط بین اعراب و اسرائیل تکیه داشت که ممکن است در پی جنگ جاری به‌شدت تضعیف شده باشد. به‌علاوه، حملات حوثی‌ها در دریای سرخ شرکت‌های بزرگ کشتیرانی را مجبور کرده است که از کانال سوئز اجتناب بورزند و مسیرهای طولانی‌تر و گران‌تری را در پیش بگیرند. ارتش ایالات متحده اکنون در حال ساخت بندری در سواحل غزه است تا ظاهراً کمک‌رسانی را تسهیل کند، اگرچه به ادعای سازمان‌های فلسطینی هدف نهایی آن تسهیل پاکسازی قومی است.

بنابراین، جنگ در اوکراین و غزه نمونه‌ای از بازسازی جهانی فضاهای سرمایه است. پایگاه‌های کلیدی گردش سرمایه تحت یک رژیم جنگی و از طریق مداخله‌ی فعال دولت‌ها در حال تغییر شکل است. این امر مستلزم آمیختگی منطق سیاسی و اقتصادی است: پدیده‌ای که در منطقه‌ی «هند-اقیانوس آرام» بسی آشکارتر است، جایی که تنش‌های فزاینده در دریای چین جنوبی و اتحادیه‌های نظامی مانند AUKUS [پیمان نظامی سه‌جانبه‌ی ایالات متحده - بریتانیا و استرالیا برای تأمین امنیت منطقه‌ی هند - اقیانوس آرام] در حال اثرگذاری بر روی شبکه‌های اقتصادی‌ای مانند توافق جامع و پیشروی «پیمان تجاری اقیانوس آرام» (TPP) است. در این دوره‌ی انتقالی، هر منازعه یا اختلال در زنجیره‌ی تأمین ممکن است به نفع این یا آن دولت یا بازیگر سرمایه‌داری باشد. با این حال، سیستم به‌عنوان یک کل با افزایش قطعه‌قطعه‌شدگی فضایی و پیدایش جغرافیاهای پیش‌بینی‌ناشدنی مواجه است.

در مخالفت با رژیم جهانی جنگی، درخواست برای آتش‌بس و تحریم‌های تسلیحاتی ضروری است، اما لحظه‌ی کنونی همچنین نیازمند یک سیاست انترناسیونالیستی منسجم است. آنچه مورد نیاز است، اقدامات هماهنگ ناظر بر تمرکز است که مردم به مددشان می‌توانند به‌طور ریشه‌ای از وضعیت موجود فاصله بگیرند. در زمان نگارش این متن جنبش جهانی هم‌بستگی با فلسطین به‌وضوح و پیشاپیش از چنین پروژه‌ای حکایت می‌کند.

در قرن نوزدهم و بیستم، انترناسیونالیسم اغلب به‌عنوان هم‌بستگی در میان پروژه‌های ملی تصور می‌شد. امروز هم البته گاهی این صادق است، همانند پرونده‌ی نسل‌کشی آفریقای جنوبی علیه اسرائیل نزد دیوان کیفری بین‌المللی ICJ. با این حال، مفهوم آزادی ملی، که مبنای مبارزات ضداستعماری گذشته بود، به‌طور فزاینده‌ای دور از دسترس به نظر می‌رسد. در حالی که مبارزه برای دست‌یابی فلسطینی‌ها به حق تعیین سرنوشت ادامه دارد، چشم‌انداز راه‌حل دو دولتی و یک کشور مستقل فلسطینی به‌طور فزاینده‌ای غیرواقع‌بینانه به نظر می‌رسد. پس چگونه می‌توانیم نوعی «پروژه‌ی آزادی» را پیکربندی کنیم که «حاکمیت ملی» را هدف قرار نداده باشد؟ آنچه نیاز به نوسازی و گسترش دارد، با تکیه بر بعضی از سنت‌های مارکسیستی و پان‌آفریقای،

## رژیم جهانی جنگی

شکلی «غیرملی» از انترناسیونالیسم است که می‌تواند با مدارهای جهانی سرمایه به مقابله برآید.

انترناسیونالیسم جهان‌وطن‌گرایی نیست، یا می‌توان این‌گونه گفت که انترناسیونالیسم در عوض ادعای انتزاعی «کلی‌گرایی»، به پایه‌ای مادی، خاص و محلی نیاز دارد. این امر قدرت دولت-ملت‌ها را حذف نمی‌کند، بلکه آنها را در بستر وسیع‌تری قرار می‌دهد. یک جنبش مقاومت متناسب برای دهه‌ی ۲۰۲۰ شامل طیف گسترده‌ای از نیروها، از جمله سازمان‌های محلی یا در سطح شهری، ساختارهای ملی و بازیگران منطقه‌ای خواهد بود. برای مثال، مبارزات آزادی‌بخش کردها از مرزهای ملی فراتر رفته و مرزهای اجتماعی در ترکیه، سوریه، ایران و عراق را دربرمی‌گیرد. جنبش‌های بومی در آند نیز چنین تقسیم‌بندی‌هایی را از میان برمی‌دارند، در حالی که ائتلاف‌های فمینیستی در آمریکای لاتین و فراتر از آن الگویی قدرتمند از «انترناسیونالیسم غیرملی» به دست می‌دهند.

تمرد که نامی برای طیفی از شیوه‌های گریز است، مدت‌هاست که همچون یک تاکتیک ممتاز برای مقاومت در برابر جنگ عمل کرده. نه فقط سربازان بلکه همه‌ی اعضای یک جامعه می‌توانند به‌سادگی با صرف کسر کردن خودشان از پروژه‌ی جنگ مقاومت کنند. برای یک جنگجو در ارتش اسرائیل یا ارتش روسیه یا ارتش ایالات متحده، این امر اقدام سیاسی معناداری است، اگرچه در عمل چه‌بسا کار بسیار دشواری باشد. این امر می‌تواند در مورد سربازان اوکراینی نیز صدق کند، اگرچه موقعیت آنها بسیار متفاوت است. ولی این گزینه برای کسانی که در نوار غزه به دام افتاده‌اند، به‌سختی امکان‌پذیر است. بنابراین باید تمرد از رژیم جنگ فعلی را به صورتی متفاوت با شیوه‌های سنتی متصور شد. این رژیم، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، از مرزهای ملی و ساختارهای حکمرانی فراتر می‌رود. در اتحادیه‌ی اروپا، می‌توان با دولت ملی خود و مواضع افراطی وطن‌پرستانه‌ی آن مخالفت کرد، اما همچنین باید با ساختارهای فراملی خود بلوک تجاری نیز مبارزه کرد، در همان حال که باید اذعان داشت که حتی اروپا به‌عنوان یک کل بازیگری مستقل در این جنگ‌ها نیست. در ایالات متحده نیز

ساختارهای تصمیم‌گیری نظامی و نیروهای جنگی فراتر از مرزهای ملی می‌روند و شامل شبکه‌ی گسترده‌ای از بازیگران ملی و غیرمللی می‌شوند. چگونه می‌توان از چنین ساختار متنوعی گریخت؟ حرکت‌های محلی و فردی تأثیر کمی دارند. شروط لازم برای یک عمل مؤثر باید شامل امتناع جمعی سازماندهی‌شده در قالب مدارهای بین‌المللی باشد. تظاهرات گسترده علیه تهاجم آمریکا به عراق، که در شهرهای سراسر جهان در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ برگزار شد، به‌درستی شکل‌گیری فراملی ماشین جنگ را شناسایی کرد و امکان یک بازیگر جدید انترناسیونالیست و ضدجنگ را اعلام کرد. اگرچه آنها نتوانستند آن حمله را متوقف کنند، توانستند نمونه‌ای را برای شیوه‌های آینده‌ی کناره‌گیری جمعی به وجود آورند. دو دهه بعد، جنبش‌هایی که علیه کشتار در غزه در خیابان‌های شهرها و دانشگاه‌های سراسر جهان شکل گرفته حاکمی از شکل‌گیری قسمی «فلسطین جهانی» است.

یکی از موانع اصلی چنین سیاست انترناسیونالیستی آزادی‌خواهانه‌ای «اردوگاه‌گرایی» است: رویکردی ایدئولوژیک که عرصه‌ی سیاسی را به دو اردوگاه متضاد تقلیل می‌دهد و اغلب به این ادعا ختم می‌شود که «دشمن دشمن ما لاجرم دوست ماست». برخی از حامیان آرمان فلسطین از هر بازیگری که با اشغالگری اسرائیل مخالفت می‌کند — از جمله ایران و متحدان‌اش در منطقه — طرفداری می‌کنند یا دست‌کم از نقد آن‌ها سر‌باز می‌زنند. گرچه این انگیزه در میانه‌ی آرایش فعلی نیروها — یعنی زمانی که مردم غزه در آستانه‌ی قحطی‌زدگی و در معرض خشونت‌های هولناک قرار گرفته‌اند — فهم‌پذیر است، این منطق ژئوپلیتیکِ دوگانه‌ی «اردوگاه‌گرا» بی‌در نهایت منجر به همذات‌پنداری با نیروهای سرکوبگری می‌شود که آزادی را تضعیف می‌کنند. به‌جای حمایت از ایران یا متحدانش، حتی در سطح گفتار، یک پروژه‌ی انترناسیونالیستی باید مبارزات همبستگی با فلسطین را به جنبش‌هایی مانند جنبش «زن، زندگی، آزادی» پیوند بزند [...] که نظم مسلط را به چالش می‌کشد. به‌طور خلاصه، مبارزه علیه رژیم جنگی نه‌تنها باید به دنبال مختل کردن منظومه‌ی کنونی جنگ‌ها باشد، بلکه همچنین باید دگرگونی اجتماعی گسترده‌تری را نیز موجب شود.

بنابراین انترناسیونالیسم باید «از پایین» ظهور کند، به‌موازاتی که پروژه‌های آزادی‌بخش محلی و منطقه‌ای شیوه‌هایی برای مبارزه در کنار یکدیگر پیدا می‌کنند.



## رژیم جهانی جنگی

اما این امر شامل یک فرایند معکوس نیز می‌شود. هدف چنین فرایندی باید آفرینش زبانی ناظر بر آزادی باشد که بتوان آن را در زمینه‌های مختلف بازشناخت، بازتاباند و با جزئیات شرح داد: یک ماشین ترجمه‌ی پیوسته که بتواند بسترها و سوپزکتیویته‌های ناهمگون را گرد هم آورد. یک انترناسیونالیسم جدید نباید هیچ‌گونه همگونی جهانی را فرض یا آرزو کند، بلکه باید تجربیات و ساختارهای کاملاً متفاوت محلی و منطقه‌ای را با هم ترکیب کند. با توجه به گسست در نظام جهانی، اختلال در فضاهای استراتژیک انباشت سرمایه، و درهم‌تنیدگی ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک — اموری که جملگی زمینه‌ساز ظهور رژیم جنگی به‌عنوان شکل خاصی از حکمرانی‌اند — پروژه‌ی «تمرد» به چیزی کمتر از قسمی استراتژی انترناسیونالیستی برای بازسازی جهان رضایت نمی‌دهد.<sup>۲</sup>

ما برخی از ایده‌های این جستار را مدیون برت نیلسون هستیم. نیلسون و مترادرا نویسنده‌ی کتاب *ما بقی و غرب: سرمایه و قدرت در جهان چندقطبی* هستند که به‌زودی از سوی انتشارات ورسو منتشر خواهد شد.

منبع:

<https://newleftreview.org/sidecar/posts/a-global-war-regime>

## یادداشت‌ها

۱۱. مایکل هارت و آنتونیو نگری در کتاب «امپراتوری» درباره‌ی این نوع از «تمرد»، «گریز» و/یا «فرار» به تفصیل توضیح داده‌اند. آن‌ها می‌گویند: «نبرد علیه امپراتوری تنها از رهگذر کسر و گریز به پیروزی می‌رسد. این فرار هیچ مکانی ندارد؛ فرار، یعنی تخلیه‌ی مکان‌های قدرت» (امپراتوری، ص ۳۰۵). نکته این‌جاست که چنین «گریز»ی به معنای عقب‌کشیدن از پروژه‌ی تولید «آزادی» نیست، بلکه در واقع این امر، آغاز سیاست آزادی‌بخش خواهد بود. آن‌ها در همان کتاب خاطر نشان کرده‌اند که «این طرد، آغاز یک سیاست آزادی‌بخش است؛ اما این فقط یک آغاز است. طرد به خودی خود، تهی است. ... باید یک بدن اجتماعی جدید بسازیم. این پروژه‌ای است که کاملاً به فراسوی طرد راه می‌برد. "خطوط پرواز" ما، خروج ما، باید بنیان‌گذار (constituent) باشد و یک بدیل واقعی به دست دهد. همچنین در فراسوی

---

طرد کامل، یا به عنوان بخشی از آن، باید روش جدید "زندگی" و مهم‌تر از همه، یک "اجتماع جدید" را پی‌ریزی کنیم. این پروژه نه به حیات برهنه (homo tantum)، بلکه به انسان مضاعف (homo-homo) می‌انجامد؛ و در این جا انسانیت با عقل جمعی و عشق به اجتماع، مضاعف شده و پربار می‌شود» (امپراتوری، ص ۲۹۴). برای مطالعه‌ی بیشتر نگاه کنید به «نگری، آنتونیو و هارت، مایکل (۱۳۹۱)، *امپراتوری*، ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده، نشر قصیده‌سرا. صص. ۲۹۱-۲۹۴ و ۳۰۲-۳۰۸». (م).  
آب‌نگرید به «[امپراتوری، بیست سال بعد](#)»، مایکل هارت و آنتونیو نگری.